دورنما

گفت‌وگوی پایگاه خبری وُکس با کورت رایت، کارشناس اعتیاد دانشگاه فلوریدا

سرمایه‌داری ما را معتاد می‌کند

«شان ایلینگ» نویسنده و مصاحبه‌کننده
ترجمه: آزاده سادات عطار

چطور فعالیت‌های اقتصادی بزرگ، عادت‌ها و خواسته‌ها را در ما شکل می‌دهند. درواقع سرمایه‌داری توانایی بسیار زیادی در ایجاد نیاز مردم به چیزهایی دارد که به آنها احتیاجی ندارند.

البته این همان چیزی است که ما باید از ساختاری که بر مبنای تولید و مصرف کار می‌کند، انتظار داشته باشیم. شرکت‌ها محصولات را تولید می‌کنند و می‌فروشند و باید تا می‌توانند، آن محصولات را به مصرف افراد بیشتری برسانند. این همان کاری است که باعث می‌شود چنین ساختاری کارایی داشته باشد.

به همین دلیل، جای تعجبی هم ندارد که فعالان در امور بازرگانی، هر کاری انجام دهند تا مردم متقاعد شوند که هرچیزی آنها می‌فروشند را بخرند. اما چه می‌شود که روند بازاریابی به صورت فعالانه‌ای دستکاری می‌شود؟ به طور دقیق‌تر، چه می‌شود که شرکت‌ها با استفاده از دانش و فناوری، نه‌تنها لذت‌های ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند بلکه رفتارهای اعتیادآور را در ما به‌وجود می‌آورند؟

عنوان کتابی که به‌تازگی «دیوید تی. کورت‌رایت» مورخ و کارشناس امور اعتیاد دانشگاه فلوریدای شمالی منتشر کرده، «قرن اعتیاد» است. او در این کتاب به این موضوع می‌پردازد که چطور عادت‌های بدعامل به کسب و کارهای بزرگ می‌شوند. همچنین تلاش شده است که در قالبی جذاب، پرسش‌هایی درباره اقدامات شرکت‌های امریکایی برای شکل‌دهی به عادت‌ها و آرزوهای ما بررسی شود.

آنچه به آن می‌پردازیم، پدیده‌ای است که «کورت‌رایت» به آن «سرمایه‌داری لیمبیک» می‌گوید و لیمبیک، اشاره‌ای است به بخشی از مغز که به لذت و انگیزه مربوط می‌شود. به میزانی که درک ما از روان‌شناسی و علوم مرتبط با اعصاب افزایش یافته است، شرکت‌ها هم بیشتر در زمینه استثمار و بهره‌برداری از غرایز ما اقدام کرده‌اند. مثلاً درباره همه برنامه‌ها و سیستم‌عامل‌ها فکر کنید که به طور ویژه‌ای طراحی شده‌اند تا توجه ما را جلب کنند و با هدف قرار دادن دوپامین (در مغز)، داده‌های ما را برداشت می‌کنند.

کورت‌رایت می‌گوید: «ما همواره شاهد نوعی از سرمایه‌داری لیمبیک هستیم.» اما اکنون روش‌ها بسیار پیچیده‌تر شده‌اند و رفتارهای توأم با اعتیاد بسیار بیشتر از چیزی هستند که باید باشند.

ایلینگ در ادامه گفت‌وگویی با کورت‌رایت داشته است:

«سرمایه‌داری لیمبیک» عبارت عجیبی در کتاب شماست. این به چه معناست و چرا باید مردم درباره آن آگاهی داشته باشند؟

خب، سرمایه‌گذاری لیمبیک، فقط عبارت کوتاهی است که من برای یک صنعت جهانی به کار می‌برم که مصرف بی‌اندازه را تشویق می‌کند و حتی افراد را به ورطه اعتیاد می‌کشاند. درواقع، شما می‌توانید حتی از این هم فراتر بروید و بگویید که آنها نه‌تنها چنین روندی را تشویق می‌کنند بلکه در شرایط کنونی به مرحله‌ای رسیده‌اند که این وضعیت را طراحی می‌کنند.

واژه لیمبیک از کجا می‌آید؟

این واژه به منطقه لیمبیک در مغز انسان اشاره دارد که مربوط به لذت، انگیزه، حافظه درازمدت و دیگر اقداماتی است که برای بقا ضروری هستند. شما بدون این بخش نمی‌توانید زندگی و تولیدمثل کنید و به همین دلیل است که (این بخش) تکامل یافته است. چنین ساختاری مستعد است تا شرکت‌ها از آن در راستای منافع خود استفاده کنند آن هم به شیوه‌ای که در تضاد با چشم‌اندازهای بقای درازمدت است.

چطور چنین چیزی اتفاق می‌افتد؟

پاسخ کوتاه این است که شرکت‌ها محصولاتی را ارائه می‌دهند که باعث می‌شوند، پشت سر هم در مغز دوپامین آزاد شود، آن هم به شیوه‌ای که شرایط و درنهایت مغز تغییر می‌کند و رفتارهای معتادگونه خاصی را بروز می‌دهد. همان رفتارهایی که از آنها به عنوان رفتارهای مخرب یاد می‌شود. به مردم محصولاتی فروخته شده است که به صورت بالقوه معتادکننده هستند. اما در طول ۱۰۰ سال گذشته چه رخ داده است؟ این راهبردهای تبلیغاتی از شرکت‌های کاملاً سازمان‌یافته می‌آیند که تحقیقات بسیار پیچیده‌ای صورت می‌دهند و راه‌های بیشتری برای بازاریابی این دست کالاها و خدمات پیدا می‌کنند.

به نظر من سرمایه‌داری بر مبنای اعتیادهای مصرف‌کنندگان کارایی دارد و همیشه هم اینچنین بوده است.

من همواره این دیدگاه را می‌شنوم و پاسخم این است که چنین چیزی کاملاً درست نیست. من میان سرمایه‌داری معمول شرکت‌های اقتصادی مانند شرکت‌هایی که به مردم شن‌کش، ابزار شخم زدن یا هر چیز دیگری را می‌فروشند با سرمایه‌داری لیمبیک تفاوت قائل می‌شوم. قطعاً درباره مورد اول هیچ نکته منفی وجود ندارد و درواقع بازار آزاد برای توزیع چنین کالاهایی خیلی خوب است و انسان‌ها برای پیشرفت، به چنین اقداماتی نیاز دارند.

اما من به سرمایه‌داری لیمبیک به عنوان سرمایه‌داری همزاد شیطان می‌نگرم که رشدی سرطان‌گونه از سرمایه‌داری مولد است. محصولات خاصی وجود دارند که به شکل‌گیری رفتار اعتیادگونه منجر می‌شوند و این نوعی از سرمایه‌داری است که بسیار خطرناک است. بنابراین من مخالف سرمایه‌داری نیستم اما خواستار توجه به نوع خاصی از سرمایه‌داری هستم که باعث گسترش رفتارهای توأم با اعتیاد به منظور دستیابی به سود است.

ما درباره چه نوع از صنعت یا محصولی صحبت می‌کنیم؟ چه کسی در گردش سرمایه‌داری لیمبیک نقش دارد؟

اگر شما این سؤال را نیم‌قرن گذشته می‌پرسیدید، من احتمالاً می‌گفتم که ما درباره الکل، تنباکو و دیگر مواد مخدر صحبت می‌کنیم اما در ۲۰ تا ۲۵ سال گذشته، مفهوم اعتیاد بسیار گسترده شده است. به همین دلیل ما امروزه فقط به اعتیاد به مواد مخدر اشاره نمی‌کنیم، ما درباره تصاویر غیراخلاقی، بازی‌های رایانه‌ای، رسانه‌های اجتماعی، غذا و مواردی از این دست صحبت می‌کنیم.

آنچه در چند دهه گذشته رخ داده، توسعه نوآوری و تولید انبوه و بازاریابی وسیع بوده است. به‌تازگی هم ظهور اینترنت که به توسعه و ایجاد فضای جدید برای سرمایه‌داری لیمبیک شدت داده است. به این ترتیب که اینترنت هم توجه ما را جلب می‌کند و هم به ما محصولات بیشتری می‌فروشد. سرمایه‌داری لیمبیک، در قرن فناوری دیجیتال، شرایط جدیدی را ایجاد کرده است.

موضوع مربوط به فناوری دیجیتال به نظر می‌رسد که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد. هر کسی که تلفن همراه دارد، همه افرادی که از شبکه‌های اجتماعی استفاده می‌کنند و تمام کسانی که در یک بازی دیجیتال شرکت می‌کنند، به هر صورتی که باشد زندانی سرمایه‌داری لیمبیک هستند. هر زمان که ما از پسندیدن یک مطلب یا ریتوییت صحبت می‌کنیم، دوپامین (در مغز) افزایش می‌یابد. اگر چنین چیزی اعتیاد نیست، من نمی‌دانم چیست؟

نکته بسیار جالبی است: آیا این اینترنت و ابزارهای وابسته به آن هستند که اعتیادآورند یا محتوای اینترنت است که اعتیاد ایجاد می‌کند؟ من فکر می‌کنم که هر دو چنین ویژگی‌ای دارند.

کالاهای تجاری سنتی مانند تصاویر مستهجن، الکل یا مواد مخدر در اینترنت در دسترس هستند اما همین اینترنت تلفن‌های همراه را به هم وصل کرده است. وقتی که پیام دریافت می‌کنید، اثری که روی شما گذاشته می‌شود، مانند حس ناشی از قمار است. شما پیام دریافت می‌کنید، نگران این هستید که مطلب شما پسندیده شود و از آخرین مطالب ابراز شگفتی می‌کنید و از این می‌ترسید که آن را از دست بدهید.

موضوع این است که شما فقط به عملکرد این ابزارها پاسخ نمی‌دهید و از این هم فراتر می‌روید و این مسئله دیگری است که به رفتار اعتیادگونه مربوط می‌شود ضمن اینکه آنها به‌راحتی هم جایزه را در اختیار شما نمی‌گذارند بلکه شرط می‌گذارند. فناوری‌های تلفن‌های همراه هوشمند این کار را بهتر از هر ابزار دیگری در تاریخ بشر انجام می‌دهند.

مباحث جدید درباره سیگار الکترونیک به نظر می‌رسد که نمونه خوبی درباره عملکرد سرمایه‌داری لیمبیک باشد.

این نمونه بسیار عالی است؛ چراکه ابعاد متعددی از سرمایه‌داری لیمبیک را چه از لحاظ تاریخی و چه مسائل مربوط به زمان حال شامل می‌شود. بنابراین، اول از همه اینکه جوانان هدف سرمایه‌داری لیمبیک، هستند. احتمالاً این موضوع حساس‌ترین بعد سیاسی سرمایه‌داری لیمبیک است. ایده سیگار الکترونیک، به عنوان ایده (تولید) وسیله‌ای که کاهنده پیامدهای مضر سیگار کشیدن است، مطرح شد و چه کسی می‌تواند با این ایده مخالفت کند؟ پس از اینکه این محصول عرضه شد، به‌خصوص از زمانی که سیگار «جول» به بازار آمد، تأکید فراوانی روی بازار هدف جوانان بوده است. جوانان بهترین مصرف‌کنندگان هستند. موضوع فراتر از تحویل اجناس است. یکی از مسائلی که من به آن پی برده‌ام این است که وقتی شما به گذشته تفریحاتی که قابلیت معتادکنندگی دارند، نگاه می‌کنید می‌بینید که این امکان را ایجاد می‌کنند که با استفاده از تجربیات، مسائل منفی را به شیوه‌هایی با هم بیامیزند که ویژگی اعتیادآور بودن محصولات را افزایش دهند. لاس وگاس، نمونه بسیار خوبی در این زمینه است. آنجا فقط محلی برای قماربازی نیست بلکه مکانی است که می‌توان مشروبات الکلی تهیه کرد و به کلوپ‌های شبانه رفت و درمجموع همه چیز در یک جا گردهم آمده است.

> سرمایه‌گذاری لیمبیک، فقط عبارت کوتاهی است که من برای یک صنعت جهانی به کار می‌برم که مصرف بی‌اندازه را تشویق می‌کند و حتی افراد را به ورطه اعتیاد می‌کشاند. درواقع، شما می‌توانید حتی از این هم فراتر بروید و بگویید که آنها نه‌تنها چنین روندی را تشویق می‌کنند بلکه در شرایط کنونی به مرحله‌ای رسیده‌اند که این وضعیت را طراحی می‌کنند

من خیلی دوست دارم بدانم شما چه مرزی میان ایجاد نیازهای جدید با رضایتمندی از نیازهایی که هم‌اکنون وجود دارند، قائل می‌شوید؟

این پرسش بسیار جالبی است؛ خوردن، یک نیاز ساختگی نیست. شما برای اینکه زنده بمانید باید غذا بخورید اما لزومی ندارد غذاهایی را که بسیار فرآوری شده‌اند بخورید تا دوپامین در مغزتان ترشح شود و روحیه شما را تغییر داده و به افزایش تحرکات شما منجر شود. آنچه رخ داده این است که چیزهایی مثل شکر یا نمک که زمانی نسبتاً کمیاب و باارزش بودند، به صورت گسترده‌ای در دسترس قرار داده شده‌اند. وقتی عناصری را در اختیار دارید که قابلیت تحریک مغز را دارند، در این صورت، محصولاتی طراحی می‌شوند که سامانه پاداش مغز (سیستم پیام‌رسانی در مغز که بدن را از برطرف شدن نیازهایش آگاه می‌کند) را به‌شدت تحریک می‌کنند. به این ترتیب دوباره نیاز اینکه من باید چیزی بخورم، مطرح می‌شود و این همان چیزی است که صنعت غذاهای فرآوری‌شده انجام می‌دهد. به دلیل رقابتی بودن، این صنعت محصولاتی را تولید می‌کند که دارای کالری و مواد مغذی باشند که عادت‌های غذایی را تغییر دهند. چنین اقدامی، عامل تفاوت میان بازاریابی معمولی و سرمایه‌داری لیمبیک است.

قطعاً همه مردم باید غذا بخورند اما همه نیاز ندارند که توییت کنند یا ۱۳ عینک آفتابی بخرند یا کمدی از کالاهایی را داشته باشند که هیچ کمکی به زندگی آنها نمی‌کند غیر از اینکه هویت و جایگاه آنها را برای بقیه مردم مشخص می‌کند. اینها نمونه‌هایی از نیازهای ساختگی هستند و کنار گذاشتن آنها سخت‌تر از ترک غذاهای بی‌ارزش یا مشروبات الکلی هستند.

۱۰ سال پیش، من با شما موافق بودم و می‌گفتم هیچ‌کس واقعاً نیازمند توییت کردن نیست و لزومی ندارد که افراد صفحه‌ای در فیسبوک داشته باشند اما اینها فناوری‌هایی هستند که من به آنها انتخابی و امتناعی می‌گویم.

در یک دوره، اینترنت و دستیابی به آن فناوری انتخابی بود. به عبارتی دیگر شما چنین فناوری‌ای را به کار می‌گرفتید و استفاده از آن را یاد می‌گرفتید. اما امروزه از دید من ما به نقطه‌ای رسیده‌ایم که این فناوری‌ها حالتی پیدا کرده‌اند که افراد از آنها امتناع می‌کنند. منظور زمانی است که شبکه (اینترنت) را خاموش می‌کنید یا تلفن همراه خود را دور می‌اندازید تا از دست آن خلاص شوید.

وقتی شما در شرایطی هستید که باید چنین ابزارهایی داشته باشید، شما در محیطی قرار دارید که به صورت دائمی در معرض سیاستی هستید که «جاناتان کالکینز» تحلیلگر سیاست به آن «کالاهای وسوسه‌کننده» می‌گوید. ممکن است شما از تلفن همراه خود فقط برای خواندن ایمیل یا نیویورک‌تایمز یا اقدامات دیگر استفاده کنید اما دیر یا زود، راحتی وسایل یا دیگر برنامه‌ها، شما را به خود جذب خواهد کرد و به استفاده از آنها روی می‌آورید.

شیوه دیگری که می‌توان این موضوع را تشریح کرد این است که ما به عنوان مصرف‌کننده، در دریایی شنا می‌کنیم که هر طرف قلاب‌های ماهیگیری تیزی وجود دارد. ۵۰ سال پیش، مهم‌ترین قلاب‌ها، مخدرهایی مانند الکل و تنباکو بودند. آنها تهدیدهای ابتدایی اعتیاد بودند و امروزه، قلاب‌های بزرگی در دریای مصرف ما وجود دارند.

شما کتاب را به صورت مثبتی پایان می‌دهید اما من باید بگویم که به نظرم مشکل حل نشده است.

خب، یکی از اعتراضاتی که متوجه سرمایه‌داری لیمبیک است این است که وقتی این سرمایه‌داری متوجه کودکان می‌شود تا کاربران جایگزین را پیدا کند، به صورت واقعی تبدیل به یک مسئله می‌شود و واکنش قاطع را به دنبال دارد. نمونه‌های خوبی از کمپین علیه محصولات سرمایه‌داری لیمبیک وجود دارد مانند نمونه سیگارهای الکترونیک (که پیشتر به آن اشاره شد) و اگر کاملاً موفقیت‌آمیز نباشد، دست‌کم برای وقفه انداختن در عملکرد صنعت تلاش می‌کند.

من می‌گویم که تمسخر، سلاحی کاربردی است. منظورم این است که به آنچه بر سر صنعت تنباکو در امریکا و استرالیا آمد فکر کنید. آن هم زمانی که دروغ‌های این صنعت را افراد فعال افشا کردند و از تمسخر و طنز به عنوان ابزارهای مؤثری استفاده کردند.

ما سیاست مالیات را داریم، ما ساختار محدودکننده بالقوه‌ای داریم و دادخواهی‌ها و اقدامات بزرگی که مشکلات جدی برای سرمایه‌داری لیمبیک ایجاد می‌کند. ما هم‌اکنون شاهد چنین اقداماتی علیه این صنعت هستیم که جای امیدواری دارد. بنابراین درست نیست که بگوییم، ابزاری برای مبارزه نداریم اما حق با شماست؛ این یک جنگ دشوار است.

گزارش

سیدنعمت‌الله عبدالرحیم‌زاده

مرگ البغدادی پایان داعش نخواهد بود

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور امریکا، روز شنبه گذشته در صفحه توییتر خود جمله‌ای کوتاه نوشت: «چیزی خیلی بزرگ همین حالا اتفاق افتاده است.» این جمله کوتاه برای بیش از ۶۶ میلیون دنبال‌کننده او در توییتر گنگ و مبهم بود اما کمی قبل خبرهایی از سوی خبرگزاری رویترز و نشریه نیویورک‌تایمز درمورد عملیات نظامی امریکا در شمال استان ادلب سوریه منتشر شده بود که به قول این رسانه‌ها، هدف عملیات کشتن ابوبکر البغدادی، رهبر گروه تروریستی داعش، بود. همه‌چیز صبح روز بعد مشخص و قطعی شد؛ هنگامی که خود ترامپ در مقابل دوربین‌ها و در یک پخش مستقیم خبر کشته شدن البغدادی را طی حمله نیروهای ویژه امریکایی اعلام کرد و البته از ادبیات غیردیپلماتیک خود استفاده کرد و گفت: «البغدادی در حالی که گریه می‌کرد مانند یک بزدل و یک سگ مرد.» می‌شود گفت که بخش قابل توجهی از اخبار و تحلیل‌ها در این چند روز حول و حوش این اتفاق می‌چرخد؛ از واکنش مقام‌های رسمی دیگر کشورها گرفته تا پرسش‌ها و حتی تردیدهایی که تحلیلگران ابراز کرده‌اند. حالا و با توجه به این مطالب و تحلیل‌ها دو نکته بیش از هر چیز دیگری جلب توجه می‌کند: نخست اینکه کشته شدن البغدادی در مقطع فعلی می‌تواند چه معنا و مفهومی داشته باشد و دوم اینکه سرنوشت داعش بعد از این چه می‌شود.

پرونده‌ای سنگین

برای بررسی این دو نکته لازم است تا نیم‌نگاهی به گذشته داشت. البغدادی با نام اصلی ابراهیم عواد ابراهیم البدری القریشی سال‌ها پیش و از اوایل دهه ۹۰ میلادی به افغانستان رفت تا به همراه ابومصعب الزرقاوی در خدمت القاعده و رهبر آن، اسامه بن‌لادن، دربیاید. این دو با همکاری هم گروهی به نام جندالشام تشکیل دادند که پایگاه‌های اصلی آن در شهرهای کابل و هرات بود. اعضای این گروه به صورت واحدهای ویژه در مناطق پنج‌شیر، سمنگان و تخار علیه نیروهای جبهه متحد دولت اسلامی افغانستان تحت فرماندهی احمد شاه مسعود می‌جنگیدند. البغدادی در آن زمان تنها سرگرم اداره این گروه و عملیات‌های نظامی آن نبود بلکه با فرماندهان طالبان نیز روابط نزدیکی برقرار کرده بود و گفته می‌شود یکی از این فرماندهان ملا امیرخان متقی بود که در آن زمان از جوان‌ترین فرماندهان طالبان به شمار می‌رفت و وزیر معارف دولت طالبان بود. این سطح از فعالیت باعث شده بود تا البغدادی و الزرقاوی دو نام شناخته شده برای سازمان اطلاعات و امنیت افغانستان باشد و نزدیک بود که این دو دو روز قبل از ترور احمد شاه مسعود و حمله یازده سپتامبر به دام نیروهای دولت اسلامی افغانستان بیفتند که درنهایت توانستند از حلقه محاصره این نیروها فرار کنند. این دو بعد از حمله امریکا به افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱ از این کشور خارج شدند و بعد به احتمال زیاد به عراق بازگشتند تا اینکه بعد از حمله امریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ کار نیمه‌تمام خود را در عراق ادامه دهند. سابقه فعالیت در افغانستان باعث شد تا البغدادی با پرونده‌ای سنگین به خانه بازگردد و از همان ابتدای کار یکی از چهره‌های کلیدی در شکل‌گیری گروه‌های سلفی و تروریستی در این کشور بشود اما سؤال اینجاست که چگونه او با وجود داشتن چنین پرونده‌ای دو بار از بازداشتگاه‌های امریکایی آزاد شد.

دوره تاریک

نکته جالب توجه در مورد رهبر داعش این است که دوره زندگی او بعد از بازگشت به عراق تا رسیدن به صدر داعش دوره‌ای تاریک و پر از ابهام و پرسش است. او با توجه به سابقه قابل توجهش در افغانستان به طور مسلم برای نیروهای امنیتی شناخته‌شده بود به همان اندازه که الزرقاوی برای دستگاه‌های امنیتی کشورهای منطقه و از جمله کشورش، اردن، شناخته‌شده بود. با وجود این، البغدادی دو بار توسط نیروهای امریکایی بازداشت می‌شود: یک بار در فوریه ۲۰۰۴ که در دسامبر همان سال آزاد می‌شود و یک بار دیگر هم در سال ۲۰۰۵ که تا چهار سال بعد در حبس می‌ماند. روزنامه امریکایی واشنگتن‌تایمز در تاریخ ۲۰ جولای ۲۰۱۴ مصاحبه‌ای با درک هاروی، مشاور اطلاعاتی ویژه ژنرال دیوید پترائوس فرمانده سابق نیروهای مرکزی امریکا، انجام داده بود که او در آن مصاحبه گفته بود: «ناکارآمدی تدابیر اجرایی و نبود اطلاعات کافی درباره عناصر جهادی سبب شد که در دسامبر همان سال، متوجه شویم ابوبکر البغدادی بدون هیچ قید و شرطی آزاد شده است.» نکته جالب توجه اینجاست که البغدادی با عنوان کارآموز غیرنظامی، در بازداشتگاه بوده که عنوانی است برای بازداشت‌های احتیاطی و در محوطه‌ای با سطح امنیتی متوسط نگهداری می‌شد. مسئله پرسش‌برانگیز این است که فردی همانند البغدادی با سابقه‌ای بیش از یک دهه و نیم حضور فعال نظامی در افغانستان و عراق چگونه تحت چنین عنوان احتیاطی و با ملاحظات امنیتی متوسط نگهداری می‌شود و بعد هم با توصیه هیئت ترکیبی بررسی و آزادی، (Combined Review and Release Board (CRRB، آزاد می‌شود. باید توجه داشت که این هیئت در تابستان سال ۲۰۰۴ تشکیل شد و اعضای آن شامل افسرانی از پلیس نظامی، اطلاعات نظامی و یک قاضی امریکایی به همراه شش نماینده از دولت عراق بودند که پرونده هر بازداشتی را دست‌کم به مدت شش ماه مورد بررسی قرار می‌دهند. بنابراین، گفته هاروی در مورد ناکارآمدی و نبود مدارک نمی‌تواند توجیه‌کننده آزادی البغدادی در آن موقع باشد. وجوه مبهم و تاریک این دوره در حبس دوم البغدادی بیشتر می‌شود؛ چراکه پایه‌های داعش در این دوره و در بازداشتگاه امریکا به نام اردوگاه بوکا گذاشته شد. روزنامه امریکایی نیویورک‌تایمز در مقاله‌ای به قلم بن هابارد و اریک اشمیت به تاریخ ۲۷ آگوست ۲۰۱۴ مروری بر شکل‌گیری داعش داشت. این دو در مقاله خود می‌نویسند: «در رأس این سازمان رهبر خودخوانده تمام مسلمان‌ها، ابوبکر البغدادی است؛ یک فرمانده ارشد به‌شدت افراطی. او بسیاری از معاونان خود را از میان مردانی دستچین کرده که یک دهه قبل و در زمان حبسش در بازداشتگاه اردوگاه بوکا با آنها دیدار کرده بود.» این دو در مقاله خود تأیید کردند که دست‌کم یک‌سوم از این مردان افسران بعثی سابق بودند و همه آنها توسط امریکا دستگیر و بعد آزاد شده بودند. به این ترتیب، اردوگاه بوکا جایی بود که نطفه داعش در آنجا زیر نظر امریکا بسته شد و تنها یک سال بعد از آن بود که البغدادی خود را در ۱۶ می ۲۰۱۰ رهبر دولت اسلامی عراق خواند.

پرونده داعش

شاید جالب توجه‌ترین واکنش به خبر مرگ البغدادی از سوی رمضان قدیرف، رئیس‌جمهور چچن بیان شد که در کانال تلگرامی خود نوشت: «آیا ابوبکر البغدادی دوباره کشته شده است؟ سخنان تاراس بولبا به پسرش آندری به ذهن خطور می‌کند: من تو را به دنیا آوردم، تو را هم خواهم کشت!» این سخن قدیرف با توجه به دوره تاریک یک دهه و نیم از زندگی البغدادی در عراق بامعنا می‌شود. او در این دوره و زیر چشم ناظران اطلاعاتی امریکا با یاران خود در بوکا آشنا شد و نباید فراموش کرد که او در این دوره امام جماعت و خطیب جمعه زندانیان بود و به همین جهت هم نمی‌توانست تنها مورد توجه زندانیان به‌خصوص بعثی‌های باسابقه باشد و مأموران امریکایی هم بنا بر قاعده نظارت بر زندانیان در زمان جنگ باید از نقش او در اردوگاه با خبر می‌بودند. به‌هرحال، نقل قول قدیرف از رمان نیکولای گوگول قابل تأمل است و گویای این نکته اساسی است که هویت ابوبکر البغدادی به عنوان رهبری داعش فرزند و دست‌پرورده امریکا در اردوگاه بوکا بود و حالا امریکا می‌گوید من خودم هم این هویت را می‌کشم. کشته شدن البغدادی از این جهت نه اتفاق مهمی است و نه تأثیری در حیات داعش بعد از این خواهد گذاشت. برخی تصور می‌کنند که البغدادی شخصیت کاریزماتیک برای اعضای داعش داشت و خلأ این شخصیت ضربه سنگینی به داعش وارد می‌کند و جانشین مطرح او به نام عبدالله قرداش نمی‌تواند از پس این خلأ بربیاید. صحت و سقم این نوع گمانه‌زنی‌ها را باید در آینده‌ای نه چندان دور سنجید اما قبل از این باید به دو نکته اساسی توجه کرد؛ نکته نخست اینکه به قول عبدالباری عطوان، تحلیلگر سرشناس عرب، البغدادی یک چهارم کاریزمای معلم خود یعنی اسامه بن لادن را هم نداشت و در طول چهار سال تنها دو نوار صوتی و تصویری از او منتشر شد. به عبارت دیگر، نمی‌توان وجه کاریزمای البغدادی را با بن لادن مقایسه کرد و با وجود این، هم‌چنان که مرگ بن لادن باعث فروپاشی القاعده نشد، مرگ البغدادی که وجه کاریزمایی به‌مراتب کمتر از بن لادن هم داشت، تأثیر قابل توجه در آینده داعش نخواهد داشت. نکته دوم مربوط می‌شود به هویت داعش که برخلاف پروپاگاندای ظاهری، یک سازمان اعتقادی نیست تا با مرگ رهبر معنوی آن نابود شود، بلکه داعش سازمان تروریستی با روابط پیچیده‌ای است که از اول پیدایشش با کشورهای دیگر از جمله امریکا و برخی از کشورهای منطقه داشت. شکی نیست که مرگ البغدادی نه تأثیری بر هویت تروریستی این سازمان دارد و نه بر روابط پیچیده داعش با این کشورها تأثیر خواهد داشت. به عبارت دیگر، هسته‌های پراکنده داعش بعد از این نیز به حیات خود ادامه خواهند داد تا اهرمی در دست امریکا و کشورهای وابسته به آن در منطقه باشند. سرتیپ رشید فلیح، فرمانده پلیس بصره، روز یک‌شنبه گذشته خبر از دستگیری عوامل نفوذی داعش در میان معترضین داد. این یک نمونه از چگونگی حیات داعش بعد از مرگ البغدادی است و به این جهت است که باید گفت پرونده داعش با مرگ البغدادی بسته نشده بلکه از فصلی به فصل دیگر تغییر کرده است.

> مرگ البغدادی نه تأثیری بر هویت تروریستی این سازمان دارد و نه بر روابط پیچیده داعش با این کشورها تأثیر خواهد داشت. به عبارت دیگر، هسته‌های پراکنده داعش بعد از این نیز به حیات خود ادامه خواهند داد تا اهرمی در دست امریکا و کشورهای وابسته به آن در منطقه باشد